

ناگفته های خواندنی تاریخ

سردار کبیرالله سراج برادرزاده اعلیحضرت مرحوم شاه امان الله غازی، یکی از شخصیت های نیک نام کشور است که اکنون در امریکا اقامت دارد. وی پس از مطالعه کتاب "علامه محمود طرزی، شاه امان الله و روحانیت متنفذ" تالیف اینجانب، لطف کردند و بمن زنگ زدند و ضمن اظهار خوشنودی و سپاس از تالیف این کتاب با وجود فقدان مدارک لازم در غربت، یاد آور شدند که متأسفانه در طول دوره سلطنت نادرشاه و ظاهرشاه، هیچگاه به نویسندگان و مورخان کشور اجازه داده نمیشد تا در مورد دوره امانی و یا شخصیت اعلیحضرت شاه امان الله و نهضت مشروطیت دوم و شرایط تحصیل استقلال افغانستان از زیر سلطه استعمار انگلیس و نیز از چگونگی تحقق ریفورم های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی دوره امانی و مشکلات مالی و اجتماعی و مذهبی این دوره چیزی نوشته شود تا نسل های جوان کشور از آن آگاهی یابند، بنابراین کتاب مذکور نخستین اثر مستقلی است که پس از سقوط سلطنت خاندان نادرشاه در بیرون از کشور تحقیق و تتبع شده و به چاپ رسیده است.

سردار کبیرالله سراج به چند نکته مهم اشاره نمودند که تا کنون هیچ نویسنده و مؤرخ بر آن نکات آگاهی نداشته است، و من به ضبط آنها در زیر می پردازم.

۱- آقای سراج در مورد شورش ملای لنگ گفتند: علت شورش ملای لنگ اساساً تاسیس دو قونسولگری اتحاد شوروی سوسیالیستی در شهرهای قندهار و جلال آباد بود. چون انگلیس های مخالف تاسیس چنین قونسولگریهایی در جوار مرزهای هند برتانوی بودند، بنابراین به ایادی و جواسیس خود دستور دادند تا شورش را بسرکردگی ملای لنگ در میان قبایل جاجی و منگل در ولایت پکتیا برآه اندازند که دامنه اش بزودی ولایات دیگر جنوبی چون قندهار و لوگر و غزنی و میدان و وردک را نیز فراگرفت و بالنتیجه دولت قادر به تامین این قونسولگریهای در این دو ولایت نشد و متحمل خسارات فراوان مالی و جانی نیز گردید.

۲- نکته دومی که آقای سراج بدان اشاره کردند در ارتباط به سفر اعلیحضرت شاه امان الله به انگلستان بود و گفتند که شاه امان الله نخستین رهبر یک کشور مستقل آسیائی بود که در انگلستان در قصر "بکنگهم" برایش استراحت گاهی ترتیب داده شده بود و تا آن وقت به هیچ رهبر یا پادشاه دیگری در آن قصر چنین احترامی بجا آورده نشده بود، مگر ۸۰ سال پس از شاه امان الله، رئیس جمهور ایالات متحده امریکا، جورج دبلیو بوش این چانس را نصیب شد تا در قصر سلطنتی بکنگهم به استراحت بپردازد.

نکته دیگری که سردار کبیرالله سراج یادآور شدند این بود که: انگلیسها به شاه امان الله پیشنهاد کردند که اگر شاه سفر خود را به مسکو لغو کند، انگلیسها احداث یک خط آهن از چمن تا کابل و تاسیس چند کارخانه را به افغانستان وعده میدهند. شاه گفته بود در این مورد باید با هیئت معیتی اش مشورت کند، و هیئت به شاه مشورت دادند که برای لغو سفر خود به مسکو اگر بهانه ای مناسب پیدا نشود، بسیار بد خواهد بود که روسها را منتظر دیدار خود نگهدارند. انگلیسها به شاه امان الله گفتند که به جانب شورویها گفته شود که اوضاع در افغانستان فعلاً خوب نیست و همین اکنون ملاها مردم را برای شورش برضد شاه تحریک میکنند، شاه بایستی دوباره به وطن برگردد و سال آینده به آن کشور سفر خواهد کرد، مگر شاه این مشورت را قبول نکرد و با این تصمیم خود طومار سرنگونی رژیم خود را امضا نمود.

سردار سراج گفتند که سکرتر اول سفارت انگلستان در کابل (۱۹۲۴ - ۱۹۲۹) یک نفر هندوستانی فارسی دان بنام محبوب علیشاه خان بود، او در محفلیکه به مناسبت آمدن لیاقت علی خان در پشاور ترتیب یافته بود، در رابطه به علت سرنگونی شاه امان الله حکایت کرده بود: وقتی شاه امان الله پیشنهاد انگلیس را مبنی بر لغو سفرش به مسکو رد نمود، همان روز به من (محبوب علیشاه، سکرتر اول سفارت) دستور داده شد تا کسی را برای جانشینی شاه امان الله پیدا کنم. چنین تجویز شده بود که برای آوردن شخص مورد نظر، ابتدا باید نفری روی صحنه سیاسی کابل آورده شود تا ملت را سرکوب و اوضاع را بشدت دچار هرج و مرج نماید و سپس کسی به عنوان ناجی کشور وارد صحنه گردد که برای سیاست انگلیس در هند مناسب باشد. عجالتاً کسی که میتوانست با امان الله از در مخالفت بیرون آید و زمینه را برای آوردن اشخاص مورد نظر آماده سازد، حبیب الله پسر سقاو بود که در این هنگام بجرم زدنی نزد انگلیس ها محبوس بود. او را برای گرفتن تاج و تخت کابل حمایت کردیم و چنانکه دیده شد بسلطنت رسید، اما برای آینده انگلیسها سه کس دیگر ادر نظر داشتند:

۱- سپهسالار نادرخان مقیم فرانسه،

۲- علی احمدخان والی کابل،

۳- حیات الله خان برادر شاه امان الله.

پس از خروج شاه امان الله از افغانستان، انگلیس ها ابتدا به نادرخان رجوع کردند. سفیر انگلستان در مسکو با سردار محمد هاشم خان برادر نادرخان که سفیر افغانستان در مسکو بود ملاقات میکند و بعد هر دو از مسکو به فرانسه میروند و نادر خان را که با سیاست شاه امان الله مخالف و تعلیم یافته هندوستان بوده و با زبان و سیاست انگلیس در هند نیز بلد بود، برای قبول این مامول دعوت میکنند. نادرشاه دعوت انگلیس را برای کسب قدرت در افغانستان قبول میکند و عازم افغانستان میگردد. سردار کبیرالله سراج گفت: هرگاه نادرشاه از قبول پادشاهی افغانستان انکار میکرد، آنگاه نوبت به علی احمد خان میرسید و در صورتی که او هم از قبول این امر سر باز میزد، به سردار حیات الله خان رجوع میشد. اما نادرشاه این وظیفه را قبول کرد و کاندیدان دیگر بایستی از میان برداشته میشدند.

۳- سردار مذکور در مورد **محمد ولی خان دروازی** وکیل مقام سلطنت در غیاب شاه امان الله به نکته مهمی اشاره کرده گفتند: در سال ۱۹۵۲ من به دیدن کاکایم اعلیحضرت شاه امان الله به سویس رفتم و روزی در مورد محمد ولیخان صحبت بمیان آمد. اعلیحضرت مرحوم گفتند که محمد ولیخان شخصی صادق و نسبت به من مرتکب خیانتی نشده بود و اگر میشد من دخترم را به پسر او نمی دادم. شاه متذکر شدند که من طی تلگرامی عنوانی نادرشاه به بیگناهی محمد ولیخان گواهی دادم، اما او را بجرم خیانت به من (شاه امان الله) محکوم به اعدام ساختند، در حالی که خود نادرشاه سلطنت را بنام من گرفت و بعد آنرا غصب کرد. بنابراین اگر بنا بود کسی بجرم خیانت بمن محاکمه گردد، بایستی شخص نادرشاه محاکمه میشد نه کسی دیگری. آقای کبیرالله سراج علاوه نمودند که: علت دشمنی نادرشاه با محمدولی خان دروازی، یکی نفرت شدید محمد ولیخان از انگلیسها بود و دیگری رفتن او در رأس هیئتی به مسکو و ملاقات او با **لنین** و انعقاد نخستین قرارداد دوستی باحکومت روسیه شوروی. به این دلیل محمد ولیخان مورد خشم و انتقامکشی نادرشاه قرار گرفت و محکوم به اعدام گردید تا انگلیسها را خوشنود ساخته باشد.

۴- سردار کبیرالله سراج بدین نکته نیز اشارت کردند که روسها بعد از سقوط شاه امان الله، هنگامی که در قندهار بود اطلاع دادند که بکمک او خواهند شتافت و با طیارات روسی که نشان بیرق ملی افغانستان را در خود داشته باشند دشمنان او را نابود کرده و قدرت را دوباره به او باز خواهند گشتاند، مگر شاه امان الله جواب داد که هرگز به حکومتی که با کشتن مردم افغانستان توسط عساکر خارجی بدست آید راضی نیست و بنابراین با اقدام غلام نبی خان چرخنی نیز که با قوتهای روسی وارد مزار شریف شده و تا سمنگان پیش آمده بود، نیز مخالفت نمود و به وی اطلاع داد که نمیخواهد مردم افغانستان توسط عساکر اجنبی بقتل برسند تا او دوباره بر تخت سلطنت تکیه زند و اگر غلام نبی خان میخواست با قوت بیگانه قدرت را بمن برگرداند، چنین قدرتی را برای خود بدست آورد، نه برای من و بنام من. و بنابراین از افغانستان خارج گردید تا مردم افغانستان توسط نیروهای خارجی بیشتر به قتل نرسند.

۵- سردار کبیرالله سراج در مورد انتقال و تدفین جنازه مرحوم اعلیحضرت به افغانستان گفتند که بر طبق وصیت مرحوم شاه امان الله جنازه وی باید در پهلوی قبر پدر کلانش، امیر عبدالرحمن خان در بوستانسرای کابل دفن میشد، مگر وقتی این موضوع توسط سردار ولی، خواهر زاده امان الله خان به شاه ولیخان و ظاهرشاه گفته شد، شاه و اراکین دولت از قبول تدفین جنازه شاه امان الله در جوار پدر کلانش ممانعت کردند و تا سه روز هیچگونه پاسخی به ملکه ثریا داده نشد. بر طبق گفته ملکه ثریا، در این میان سه کشور حاضر شدند جنازه شاه مرحوم را در خاک خود با احترام خاص دفن کنند. اول کشور ترکیه بود که به پاس دوستی شاه امان الله با مصطفی کمال اتاترک رهبر فقید آن کشور حاضر بود جنازه مرحومی را با مراسم شاندار به ترکیه انتقال داده در پهلوی مقبره کمال اتاترک به خاک بسپارند.

دومین کشور، عربستان سعودی بود و سوم مردم پشتونستان بودند که برای آوردن جنازه مرحوم غازی امان الله آمادگی نشان دادند. در این هنگام سردار محمد داود صدر اعظم افغانستان به مسکو سفر کرده بود و وقتی آمادگی سه کشور مسلمان و بخصوص مردم پشتونستان را با وی در میان گذاشتند، او هدایت داد تا جنازه غازی امان الله را در جلال اباد در پهلوی قبر پدرش امیر شهید دفن کنند. برادران شاه امان الله و خواهران وی درخواست کردند که جنازه شاه مرحوم یک بار در میدان هوایی کابل پائین شود تا اقارب وی و مردم کابل مراسم احترام خود را نسبت به آن شاه فقید بجا آورند، مگر این درخواست قبول نگردید و دستور داده شد که جنازه بعد از یک توقف کوتاه در میدان هوایی قندهار مستقیماً به جلال اباد منتقل و ب لافاصله دفن شود. سران قبایل پشتون جنازه مرحومی را با حرمت فراوان از میدان هوایی ننگرهار برداشتند و از میان شهر جلال اباد گذشتانند و به باغ سراج الاماره نزدیک مقبره امیر حبیب الله شهید برزمین گذاشتند. هنگامی که جنازه بخاک سپرده شد، خان عبدالغفار خان میخواست سخنرانی کند و همینکه گفت: شاه امان الله به من لقب فخر افغان داده است، و من میخواهم در مورد کارنامه های این شاه محبوب قدری صحبت کنم، اما به وی اجازه سخنرانی داده نشد و شاه ولی خان با قهر از سر مقبره دور شد و خطاب به پسرش سردار ولی گفت: با این مردم هر قدر کمک و انسانیت شود، قدر آنها نمیدانند.

سردار کبیر الله سراج علاوه نمود که مراسم فاتحه شاه امان الله در کابل در مسجد پل خشتی برگزار شد و برادران و پسر بزرگ شاه امان الله، سردار رحمت الله جان بر گلیم فاتحه نشستند بودند. در روز سوم جم غفیری از مردم کابل در صحن مسجد پل خشتی جمع آمده بودند تا در ختم فاتحه پسر مرحوم شاه امان الله را از نزدیک ببینند و مراتب اخلاص و حرمت گزاری خود را نسبت به آن شاه فقید ابراز بدارند، مگر به شهزاده رحمت الله اجازه داده نشد تا از جلو مردم کابل عبور کند و از ایشان اظهار تشکر نماید. شهزاده رحمت الله جان را از دروازه عقبی مسجد بیرون بردند و سردار کبیر الله سراج به میان صف مردم فرستاده شد تا از مردم تشکر کند و بگوید که او از دروازه عقبی مسجد خارج شده است. سردار کبیر الله سراج علاوه نمود که در همان روز سوم فاتحه به پسر مرحوم شاه امان الله گفته شد هر چه زودتر کشور را ترک بگوید، ولی او خواهش نمود که فقط یک روز دیگر به وی اجازه داده شود تا یک بار قصر دارالامان و باغ پغمان را از نزدیک ببیند، مگر دستگاه خود کامه سلطنت از قبول این خواست انسانی وی امتناع ورزید و شهزاده با خواهر زاده خود (نواسه محمد ولیخان) با دل پر حسرت و چشمان اشک الود مجبور شد کابل، شهر آبائی خود را، ترک بگوید و حسرت دیدار پغمان و قصر دارالامان را با خود به گور ببرد. زهی استبداد خشونت بار رژیم شاهی!!

نکاتی که در بالا گفته آمد، استدرکی تواند بود بر کتاب: "محمود طرزی، شاه امان الله و روحانیت متنفذ" که از قول یک شخصیت نیک نام خاندان سراج و شاه امان الله فقید که یار و یاور روزهای غربت و دور از میهن برای آن غازی مرد نامدار وطن بوده است، اینجا ضبط و به حافظه تاریخ سپرده شد.

* * *

حال که صحبت از کتاب فوق الذکر من به میان آمد، بیجا نخواهد بود اگر در اینجا از پوهاند داکتر سید خلیل الله هاشمیان، گرداننده مجله مبارز آئینه افغانستان نیز سپاس گزاری نمایم که با خواندن دقیق کتاب مذکور نه تنها اغلاط فراوان تایپی را نشانی کرده و بر من منت گزارند، بلکه در مورد شناخت بهتر پیر سید احمد گیلانی و حضرت صبغت الله مجددی نیز با ارائه یادداشت های سودمند خویش مرا یاری رسانیدند. منجمله ایشان در مورد پیر سید احمد گیلانی (ص ۲۰۷) اشاره کرده اند که: مادر وی از پشتونهای جبار خیل قوم مومند است که در ۱۹۳۱ در ننگرهار بدنیا آمده است (و من از روی منابعی که در اختیار من بود گفته بودم وی از یک مادر آلمانی بدنیا آمده است و در آلمان و انگلستان تحصیل کرده و به زبانهای آلمانی و دری و پشتو و انگلیسی به روانی صحبت میکند.) اما پوهاند هاشمیان گفته اند که وی در فاکولته شرعیات کابل تحصیل کرده و سپس مدتی در لندن اقامت داشته است و نه اینکه در آلمان و انگلستان تحصیل کرده باشد. البته به زبانهای دری و پشتو و انگلیسی به روانی صحبت میکند. و با ازدواج با نواسه امیر حبیب الله خان سراج (دختر عزیزه جان سراج) روابطش را با سلطنت ظاهر شاه قایم کرده بود. و در ص ۲۳۹ سطر ۱۲ آنجا که متذکر شده ام "صبغت الله مجددی که خودش "پیر" نیست جانشین برادر (شیرپاچا) میشود." پوهاند صاحب هاشمیان آنرا چنین اصلاح میکنند: "پدر صبغت الله مجددی میا محمد معصوم جان عموزاده ابراهیم جان مجددی [مشهور به شیرپاچا] است و صبغت الله مجددی نواسه کاکای ابراهیم جان میباشد. وارث خلافت شوربازار محمد معصوم جان فرزند فضل محمد ملقب به شمس المشایخ بود، اما کاکایش (فضل عمر ملقب به نور المشایخ) آنرا غصب کرد و بعداً پسرش محمد ابراهیم جان بکرسی خلافت نشست که محمد معصوم آنرا به رسمیت نمی شناخت و دو عموزاده باهم مناسبات خوب نداشتند. شایع است که صبغت الله مجددی از اعدام عموزاده های خود ناراض نبود و فوراً در پشاور خود را وارث خلافت شوربازار اعلان کرد. خلاصه ابراهیم جان پسر نور المشایخ فضل عمر مجددی و محمد معصوم پسر شمس المشایخ فضل محمد مجددی است. (ختم)